Osul\_091-13981221

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

جلسه ۹۱: ۲۱ اسفند ۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

در مورد قاعدة لا ضرر و لا ضرار صحبت می‌کردیم. آقای سیستانی در تقریراتشان در مورد مسلک نهی صحبت می‌کردند. ایشان مسلک نهی را به سه تقریر مورد بحث قرار دادند. تقریر اوّل این‌که مراد از نهی خصوص نهی تکلیفی باشد. تقریر دوم این‌که علاوه بر نهی تکلیفی، نهی وضعی، حکم وضعی را هم از آن استفاده کنیم. و تقریر سوم این‌که مراد از نهی، نهی سلطانی باشد.

دربارة وجه اوّل صحبت کردیم. یعنی تقریر اوّل صحبت کردیم. حالا بحث‌هایی که ایشان در مورد تقریر دوم مطرح فرمودند را بررسی می‌کنیم.

ایشان می‌فرماید وجه دوم در تقریر مسلک نهی این هست که: أن يراد بالنهي ما يعم النهي التحريمي المولوي و النهي الإرشادي.

بعد می‌گویند این را مرحوم شیخ انصاری در رسائل ذکر کرده و ایشان بعد از این‌که احتمال نهی را مطرح فرموده، این اضافه را داده.

و لا بد أن يراد بالنهي زائدا على التحريم الفساد و عدم المضي، للاستدلال به في كثير من رواياته على الحكم الوضعي دون محض التكليف، فالنهي هنا نظير الأمر بالوفاء بالشروط و العقود. فكل إضرار بالنفس أو بالغير محرم غير ماض على من أضره، و هذا المعنى قريب من الأول بل راجع إليه.

آقای اینجا سیستانی اینجا در مورد این وجه می‌فرمایند که ما در دو مقام باید در مورد این وجه صحبت کنیم. یکی در اصل تصویر این وجه، دوم این‌که آیا این وجه با ظاهر کلام سازگار هست یا سازگار نیست. در مرحلة اوّل بحث می‌فرمایند که گاهی اوقات ممکن است این اشکال مطرح بشود که لازمة این وجه این هست که ما بین ارادة حکم مولوی و ارشادی جمع کنیم و جمع بین دو تا حکم لازمه‌اش این هست که مراد تفهیمی به نفی متعدد باشد، بعد اینجوری می‌کنند:

الجمع بين الحكمين يستلزم تعدد المراد التفهيمي بالنفي أي استعمال اللفظ في أكثر من معنى مجازي و هو خلاف الظاهر على الأقل.

بعد ایشان می‌فرمایند که ولی تحقیق این هست که این اشکال صحیح نیست، چون لازم نیست ما قصد معنیَیْن کنم.

بل يمكن إرادة النهي، فإن معنى النهي بحقيقته و هو الزجر جامع بينهما، إلا أنه إذا كان محتواه الوعيد على الفعل كان نهيا مولويا تحريميا. و إذا كان محتواه الإرشاد إلى عدم ترتب الأثر المرغوب من الشي‌ء من الأثر القانوني في موضوعات الاحكام، أو امتثال الحكم المتعلق بالطبيعة لم في متعلقاتها كان إرشاديا، و لا مانع من اجتماع الأمرين كما في مورد تحريم الربا، و عليه يمكن إرادة كلتا الحرمتين، كما يمكن إرادة الحلية التكليفية و الوضعية جميعا من الحكم بها في نحو (أَحَلَّ اللّٰهُ الْبَيْعَ).

این عبارتی هست که آقای سیستانی دارند، بعد ایشان از جهت دیگری اشکال می‌کنند و بحث را ادامه می‌دهند. من حالا قبل از این‌که به ادامة بحث آقای سیستانی بپردازم اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم. آن این است که پاسخی که آقای سیستانی مطرح می‌کنند، این پاسخ مقداری ابهاماتی در این پاسخ وجود دارد، این پاسخ را ببینیم چجوری می‌شود معنا کرد.

پاسخ به دو وجه می‌تواند برگردد. از بعضی عبارت‌هایش یک وجه استفاده می‌شود، از بعضی عبارت‌هایش وجه دیگری استفاده می‌شود. توضیح ذلک این‌که در بحث استعمال لفظ در اکثر از معنای واحد، آن که مشکل هست این‌که لفظ در هر دو معنا به نحو مستقل و جدا از هم استعمال بشود. ولی این‌که ما لفظ را در جامع استعمال کنیم کسی این اشکال را نکرده. دو معنا دارد، این دو تا معنا جامعی دارد، ما در این جامع استعمال می‌کنیم. حالا فوقش مجازی باشد، این را یکی از معانی مجازی آن معنای جامع باشد، در این دیگر مشکلی نیست. کأنّ ایشان می‌خواهند اینجا اینجور بفرمایند که حکم تکلیفی، یعنی حکم مولوی و حکم ارشادی اینها جامع دارد. چون جامعش زجر، فإن معنى النهي بحقيقته و هو الزجر جامع بينهما، این اشاره به این معنا می‌خواهد بکند که لازم نیست دو تا معنا جدا از هم قصد بشود. بعدم الحاجة الی قصد معنیین، یعنی دو تا معنا مستقل از هم لازم نیست اراده بشود. به خصوصیت اراده بشود. ممکن است یک معنای جامعی که هر دو معنا را در بر بگیرد اینجا قصد بشود. این یک تقریب ممکن است باشد.

یک تقریب دیگری این باشد که ایشان می‌خواهد بگوید مشکل استعمال لفظ در اکثر از معنا در جایی هست که مراد استعمالی متعدد باشد. اما جایی که مراد استعمالی یکی باشد ولی مراد تفهیمی متعدد باشد که همان تعبیری که آقای سیستانی در مورد مراد تفهیمی تعبیر به محتوای کلام می‌کنند. مانعی ندارد محتوای کلام متعدد باشد. آن که اشکال دارد این است که مراد استعمالی متعدد باشد و اینجا تعدد مراد استعمالی پیش نمی‌آید. تعدد محتوای کلام یا به تعبیر ما مراد تفهیمی پیش می‌آید و این مانعی ندارد، اشکالی ندارد. ایشان ممکن است مرادشان این معنا باشد. هر دوی این چیزها را باید بحث کنیم که آیا واقعاً بین تحریم مولوی و تحریم ارشادی یک جامعی وجود دارد یا جامعی وجود ندارد. به نظر می‌رسد که در خیلی موارد به آن معنا جامع عرفی بین تحریم مولوی و تحریم ارشادی وجود ندارد که لفظ بشود در این جامع استعمال کرد. البته آن بحث محتوای کلام یک بحث دیگر است. فعلاً تقریب اوّل را بررسی می‌کنم. این‌که ما بخواهیم بگوییم که متکلم لفظ را در یک جامعی به کار می‌برد که این جامع یک مصداقش تحریم مولوی است، یک مصداقش تحریم ارشادی است. به نظر می‌رسد که این همچین چیزی جامع عرفی اینجا شاید وجود نداشته باشد. یعنی لااقل در بحث تحریم. اینجا یک توضیحی بدهم، این یک بحث یک مقداری وابسته به تحلیل حقیقت امر ارشاد هم هست. ببینیم حقیقت امر ارشادی چیست. یک موقعی ما امر ارشادی را می‌گوییم اصلاً امر ارشادی جملة انشائیه بازگشت می‌کند به جملة خبریه. فرض کنید ما می‌گوییم لا تصلّی فی وبر ما لا یؤکل لحمه، این یعنی الصلاة فی وبر ما لا یؤکل لحمه باطلةٌ. این یک جور. این‌که ما از این جملة لا تأکل هم بگوییم این صلاة مبغوض شارع هست، محرّم هست، هم بطلان را اراده بکنیم، یعنی به تعبیر دیگر هم در مقام تحریک عبد باشد، زجر کند، برای آوردن شیء و هم در مقام زجر نباشد و در مقام صرفاً اخبار باشد به بطلان، این دو تا یک جامع عرفی بین اینها وجود ندارد.

ولی تحقیق در مسئلة امر ارشادی این هست که در مواردی که امر در ارشاد به کار می‌رود اینجور نیست که مستعمل فیه تغییر کند. مستعمل فیه همان نفی است، یعنی همان زجر است. مراد تفهیمی متفاوت می‌شود. یک موقعی من می‌گویم که به طرف می‌گویم آقا شما نماز نخوان، نه این‌که می‌خواهم اخبار بدهم برای این‌که این نماز باطل است. مستعملٌ فیه من اخبار هست. نه، می‌گویم نماز نخوان که در واقع نماز باطل است. من تحریک که می‌خواهم بکنم طرف را به سوی عدم، گاهی اوقات این تحریک به خاطر این هست که مبغوض من هست، آن فعل. گاهی اوقات به خاطر این هست که می‌خواهم بگویم اثر مرتقبٌ فیه در آن شیء درش مترتب نمی‌شود. تو نماز برای چی می‌خوانی؟ به خاطر این‌که می‌خواهی امتثال امر الهی بکن. نماز نخوان که امتثال امر الهی نمی‌شود. فرض کنید لا تبع ما لیس عندک. آن چیزی را که مالک نیستی نفروش. شما برای چی معامله می‌کنید؟ بیع می‌کنید؟ برای این‌که می‌خواهید این معامله واقع بشود اثر آن معامله بار بشود. لا تبع ما لیس عندک اشاره می‌کند آن چیزی که در این معامله انتظار داری واقع نمی‌شود. نه این‌که مستقیماً استعمال شده در این‌که واقع نمی‌شود. در همان زجر استعمال می‌کرده. در همان نهی استعمال کرده. ولی این استعمال به غرض این هست که داعی که برای تفاوت امر مولوی و امر ارشادی در داعی هست. البته داعی که ما قبلاً عرض کردیم اینها داعی‌هایی هست که متکلم این داعی را هم می‌خواهد تفهیم بکند. پس بنابراین ما در واقع این مطلب که امر مولوی و امر ارشادی در مستعملٌ فیه دخالت دارد، این را انکار می‌کنیم. پس بنابراین، این تقریب اوّل اصل مبنایش ناتمام است. خلاصه اگر قرار باشد مستعملٌ فیه در موارد امر مولوی و موارد امر ارشادی مستعملٌ فیه‌اش در مرحلة مستعملٌ فیه مولویت ارشادیت اخذ شده باشد به نظر می‌رسد که اینها جامع ندارند. ولی در مرحلة مستعمل فیه مولویت ارشادیت اخذ نشده، مربوط به مرحلة مراد تفهیمی است. پس بنابراین تقریب اوّل به آن شکلی که در کلام آقای سیستانی ممکن است ازش برداشت بشود را نباید مطرح کرد. باید به این نحو مطرح کرد که نیازی نیست که ما مستعملٌ فیه را، تقریب دوم باید ببینیم. آن که لازم نیست که در مستعمل فیه مولویت و ارشادیت اخذ کنیم. مستعمل فیه همان معنای حقیقی است. جامعی که در عبارت آقای سیستانی آمده یک مقداری فریب دهنده است. من فکر می‌کنم تقریبی که آقای سیستانی می‌خواهند بکنند تقریب دوم باشد نه تقریب اوّل. آن این است که نیازی نیست که در موارد امر مولوی و امر ارشادی ما دو تا مستعمل فیه، مولویت ارشادیت را در مستعمل فیه اخذ کنیم. مولویت و ارشادیت از محتوای کلام برداشت می‌شود و مانعی ندارد، اشکالی ندارد که محتوای کلام متعدد باشد.

اما تقریب دوم که تعدد محتوای کلام مانعی ندارد. این را ببینیم چطور است. یک بحث کبروی باید مطرح کنیم. این‌که می‌گوییم استعمال لفظ در اکثر از معنا که اشکال دارد یا اشکال ندارد، این مربوط به مرحلة مراد استعمالی است یا در مرحلة مراد تفهیمی هم این‌که متکلم دو تا مراد تفهیمی داشته باشد آن هم اشکال خواهد داشت. ببینید تقریباتی که باید دید ما تقریبمان در ایرادی که در استعمال لفظ در اکثر از معنا می‌کنیم چی است؟ اگر ما ایرادمان تقریبی هست که مثلاً کلام مرحوم آخوند وارد شده که یک لفظ نمی‌تواند فانی در دو معنا باشد. وقتی فانی در معنای اوّل هست دیگر لفظ دیده نمی‌شود تا بخواهیم در معنای دوم آن را فانی کنیم. این مرحلة فنا و امثال اینها مربوط به مرحلة مستعمل فیه هست، نسبت به مراد تفهیمی و اینها دیگر مرحلة فنا و اینها مطرح نیست. حالا صرف‌نظر از این‌که اصل آن تقریب درست است یا درست نیست کار ندارم. می‌خواهم عرض بکنم که این تقریب اگر صحیح هم باشد مربوط به مراد استعمالی است، مربوط به مراد تفهیمی نیست.

اما اشکالات دیگری که مثلاً شخص ممکن است، حاج آقای ما استعمال لفظ از اکثر از معنا را اشکال نمی‌کنند. می‌گویند اغلب مانعی ندارد ولی خلاف ظاهر می‌دانند. کلام آقای سیستانی هم به همین خلاف ظاهر بودن اشاره شده. باید دید آیا در جایی که مراد تفهیمی متعدد باشد این خلاف ظاهر بودن هست یا خلاف ظاهر بودن نیست.

یک مقداری در کلام آقای سیستانی اینجا یک مقداری تا حدودی بحث به نحو خاصی بیان شده چون اشکالش را که مطرح می‌کنند می‌گویند استعمال لفظ در اکثر از معنا خلاف ظاهر هست علی الاقل. این بحث خلاف ظاهر بودن را در مرحلة تصویر این وجه ذکر می‌کنند. در حالی که مناسب بود که این را در مرحلة دوم ذکر کنند. فکر می‌کنم ایشان اینجور می‌خواهند بگویند که یک موقعی اصل خلاف، مشکل ما یک مشکل عام هست. یک موقعی یک مشکل خاص است. ایشان در واقع می‌خواهد بگوید که در این اشکال اوّل، اشکال اوّل این است که استعمال لفظ در اکثر از معنا پیش می‌آید و این استعمال لفظ در اکثر از معنا به‌طور کلی خلاف ظاهر است. آقای سیستانی می‌خواهند جواب بدهند نه، در ما نحن فیه این مشکل به نحو عام پیش نمی‌آید. استعمال لفظ در اکثر از معنایی که خلاف ظاهر هست، آن هست که در مرحلة مراد استعمالی ما دو تا مستعمل فیه داشته باشیم. اما این‌که در مرحلة مراد استعمالی مستعملٌ فیه ما متعدد نباشد ولی محتوای کلام متعدد باشد آن خلاف نیست، به‌طور کلی خلاف ظاهر نیست. ولی در ما نحن فیه یک نوع خلاف ظاهری وجود دارد که آن توضیحاتی که در مورد خلاف ظاهر بودن هست را بعداً ایشان مطرح می‌فرمایند.

آقای سیستانی، ایشان که احل الله البیع و حرّم الربا، کسانی که استعمال لفظ در اکثر از معنا را، ایشان مفروغ عنه گرفتند که مانعی ندارد که در احل الله البیع و حرّم الربا در خود این عبارت هر دو معنا اراده بشود. توضیح ندادند که چرا مانعی نیست از این اجتماع این دو امر.

قبلاً یک توضیحی آقای سیستانی در مورد استفادة حکم تحریمی مولوی می‌فرمودند. اگر آن کلام درست باشد، نه اینجا اشکالی در کلام هست. آن این است. آقای سیستانی در صفحة ۱۳۹ تقریراتشان اینجوری تعبیر می‌فرمایند:

و بذلک: یک توضیحاتی در مورد اینکه کجا محتوای کلام مولوی هست، کجا محتوای کلام ارشادی هست مفصل توضیح می‌دهد. می‌گوید در مواردی که تعبیرش این هست:

و بذلك يتضخ: بعد از این‌که توضیح می‌دهد چجور:

و على هذا الأساس يستفاد الحكم المولوي من البعث و الزجر. و بذلك يتضخ إنه لا يتجه ما اشتهر في كلمات الأصوليين من إن‌ الأصل في الأمر و النهي أن يكون مولويا و لا يحمل على الإرشاد إلا بقرينة. بل الصحيح هو العكس لان حمل الأمر و النهي على الإرشاد إنما يكون وفق تناسبات ثابتة بحسب طبيعة الموضوع، فلا يحتاج كونه للإرشاد إلى مئونة زائدة، و هذا بخلاف حمله على المولوية لأنه إنما يكون بموجب دلالة الاقتضاء بعد فقد سائر الجهات التي ترسم للكلام محتوى إرشاديا، فهي في طول تلك الجهات المقتضية لارشادية الإنشاء طبعا.

ایشان اینجور تعبیر می‌کند که تا وقتی که بتواند کلام مراد معنای ارشادی داشته باشد نمی‌شود از آن معنای مولوی را فهمید. این معنایش این است که جمع بین مولویت و ارشادیت در کلام واحد صحیح نیست و این حرف درستی نیست.

البته من به نظرم اصل آن کلام که ایشان آنجا مطرح فرمودند ناتمام است. چون این‌که امر ارشادی باشد یا مولوی باشد به نظر می‌رسد تابع این است که آن فضای قبلی کلام چی است. اگر انتظاری که اشخاص دارند صرفاً انتظار جواز تکلیفی و عدم جواز تکلیفی است، وقتی نهی می‌کنیم یعنی این‌که این جواز تکلیفی نیست. اگر انتظار جواز وضعی و عدم جواز وضعی هست، وقتی نهی می‌کنیم یعنی این جواز وضعی نیست. ولی اگر هر دو جهت مطرح است، ذهنیت مخاطبین عام، مخاطب عام اثرگذار هست در تعیین مولویت و ارشادیت عبارت. اگر هر دو جهت در ذهن مخاطب باشد. فرض کنید در مورد ربا هم این مطلب مطرح است که آیا ربا حلال است و حرام است، هم این مطلب مطرح است که ربا معاملة ربوی صحیح یا صحیح نیست. اگر ما گفتیم که صحت و فساد معاملة ربوی و جواز و عدم جواز معاملة ربوی هر دویش در ذهن مخاطب وجود دارد، بنابراین ما اگر گفتیم حلال است یعنی در هر دو جهتی که مخاطب در نظرش هست می‌خواهد بگوید از هیچ جهتی از این جهات اشکالی در کار نیست. وقتی می‌گوییم حرام است.

البته در مورد حلّیت ممکن است. ممکن اینجوری تفصیلی قائل بشویم. داشتم فکر می‌کردم به ذهنم آمد، یک موقعی هست می‌گوییم که مثلاً بیع حلال است، چون مخاطب ممکن است انتظار داشته باشد بیع حرام باشد، ممکن است انتظار داشته باشد که بیع باطل باشد هر دویش مطرح هست. وقتی می‌گوییم بیع حلال است یعنی هم بیع حلال است تکلیفاً، هم حلال است وضعاً یعنی صحیح است. اما اگر گفتیم این حرام است، حرام است لازم نیست هر دو جهت را ازش استفاده بشود، هم حلیت هم حرمت. یک همچین چیزی را استفاده‌اش لازم نیست. البته این را می‌خواهم عرض کنم که یک موقعی ما در مرحلة استظهار داریم پیش می‌رویم. یک موقعی در مرحلة استظهار نیست. در مرحلة این‌که آیا این صیغه می‌تواند هر دو جهت را شامل بشود یا نمی‌تواند. به نظر می‌رسد که وقتی که هر دو جهت حرمت تکلیفیه و حرمت وضعیه یعنی فساد مطرح هست مانعی ندارد مخاطب با یک کلام واحد بخواهد هر دو جهت را افهام کند. افهام هر دو جهت مانعی ندارد. حالا بحث این‌که نیازمند به یک قرینة خاصی دارد، آن یک بحث دیگر است. مرحوم شیخ هم به این مطلب هم توجه دارد. ممکن است بگوییم همین‌که استدلال شده به آن بر حکم وضعی، این خودش قرینه است بر این‌که، کأنّ ظاهر این سیق حکم تکلیفی است، استدلال بر حکم وضعی هم قرینه است بر این‌که علاوه بر حکم تکلیفی، حکم وضعی هم اراده شده. بنابراین اینجوری کلام مرحوم شیخ توضیح داده بشود. یعنی این تقریبی که مرحوم شیخ بیان فرمودند. البته خود مرحوم شیخ تقریبشان این نیست. ولی این تقریب را که بیان فرمودند این ببینیم چه شکلی است.

خلاصة عرض من این هست که ارادة حرمت تکلیفیه و حرمت وضعیه هر دو با هم مانعی ندارد. چون حرمت تکلیفی، این اراده‌ها فرع این هست که ذهنیت سابق مخاطب عام چیست. اگر ذهنیت مخاطب عام مربوط به مرحلة تکلیف باشد این حکم تکلیفی خواهد بود. اگر مربوط به مرحلة وضع باشد حکم ما وضعی خواهد بود. اگر ذهنیت عام ما مربوط به هر دو باشد مانعی ندارد که هر دو جهت رعایت بشود. نمی‌خواهم بگویم حتماً باید هر دو جهت باشد، ولی از جهت تصویر ثبوتی وقتی هر دو جهت مطرح است، مانعی ندارد که هر دو جهت را هم با کلام واحد ناظر باشد. البته به خصوص، بحثی که اینجا هست، بحثی هست که در مرحلة مراد تفهیمی هست. حالا اگر آن اشکالاتی هم که در مرحلة مراد استعمالی هست که استعمال لفظ در اکثر از معنا معقول نیست و امثال اینها، آنها در جایی هست که مستعمل فیه ما متعدد باشد. ما مستعملٌ فیه را نمی‌خواهیم متعدد بدانیم. مستعمل فیه واحد هست ولی مراد تفهیمی می‌تواند متعدد باشد و مانعی ندارد که این مراد تفهیمی متعدد باشد. پس بنابراین کلام آقای سیستانی با کلام سابقشان تنافی دارد، ولی باید کلام سابق را ازش رفعیت کرد.

آقای سیستانی در ادامه می‌فرمایند که: نعم، يشكل الوجه المذكور من جهة أخرى و هي الجمع بين إرادة متعلق الحكمين،

ایشان می‌فرمایند که این جمع بین ارادة حکم مولوی و حکم ارشادی از جهت دیگر اشکال دارد آن این است که ما باید:

لان الضرر على هذا التقدير لا بد أن يكون ملحوظا باللحاظين الاستقلالي و المرآتي في حال واحد. أما اللحاظ الاستقلالي فباعتبار الحكم التكليفي، لأن النهي التحريمي المولوي إنما يتعلق بالإضرار بما هو إضرار. و أما اللحاظ المرآتي فباعتبار الحكم الوضعي لأنه لا معنى لفساد الإضرار بذاته و إنما يتجه الحكم عليه بالفساد إذا أخذ مرآة لماهية يعقل اتصافها بالفساد.

و الجمع بين اللحاظين و إن لم يمتنع عقلا إلا إنه خلاف الظاهر جدا لأنه يقتضي استعمال اللفظ في معنيين معا، نعم لو كان المنفي ماهية يمكن تعلق التحريم و الفساد بها مباشرة احتمل الوجه المذكور معنى للكلام. این تقریبی که آقای سیستانی مطرح می‌فرمودند.

من یک مقداری قبل و بعد بحث‌ها را جفت‌وجور کردنش یک مقداری سخت هست. عبارت قبلی آقای سیستانی را اینجوری می‌خواستیم توضیح بدهیم که آقای سیستانی ناظر به این هستند که مولویت و ارشادیت به مستعمل فیه کار ندارد. به مراد تفهیمی کار دارد. اینجا بحثی که وارد می‌شوند می‌گویند ازش استفاده می‌شود که مولویت و ارشادیت در مرحلة مراد استعمالی اثرگذار هست. خیلی متوجه این نکته نشدیم که چرا، شما ضرر را به همان معنای خودش استعمال کنید. در مرحلة مراد استعمالی و در مرحلة استعمال دو گونه لحاظ برای ضرر نداشته باشید. ولی در مرحلة مراد تفهیمی دو گونه لحاظ داشته باشید. اصل تعدد مراد تفهیمی را شما اگر تصویر کردید گفتید مانعی ندارد که مراد تفهیمی متعدد باشد، محتوای کلام متعدد باشد چطور شد وقتی این حتماً باید مراد تفهیمی‌هایی که وجود داشته باشد حتماً از یک سنخ باشد. چه جهتی دارد که ما ممکن است یک کلامی را مطرح بکنیم. یک نمونه‌ای را مثال بزنم. فرض کنید ما داریم یک نفر را از خواب بیدار می‌کنیم. می‌گوییم فلانی آفتاب دارد می‌زند. آفتاب دارد می‌زند مراد استعمالی‌اش این هست که نزدیکی‌های طلوع آفتاب هست. نزدیکی‌های طلوع آفتاب، طلوع آفتاب ممکن است موضوع باشد برای یک سری احکامی. طلوع آفتاب باعث می‌شود که نماز قضا شود. ولی طلوع آفتاب اگر یک ملازمه‌ای داشته باشد با یک امر دیگری که آن امر هم موضوع یک سری احکام باشد. یعنی اگر آفتاب طلوع بکند یک لازمه‌ای دارد، آن لازمه هم حکمی داشته باشد. آیا مانعی دارد، اشکالی دارد، بحث خلاف ظاهر بودن را فعلاً کار ندارم. می‌خواهم بگویم گاهی اوقات حکم مترتب بر خود آن موضوع باشد، گاهی اوقات آن حکم شرعی که اینجا هست مترتب بر لازم شیء باشد. ما در کلام واحد هر حکمی که مترتب بر خود آن شیء باشد، هم حکمی که مترتب بر لازمة شیء باشد، هر دو را بخواهیم افهام بکنیم. کما این‌که در، آقایان می‌گویند که امارات مثبتاتش حجت هست. آیا مانعی دارد که ما آن دلیل اثبات حجیت اماره هم ناظر به اثبات طریقیت خود اماره باشد، اثبات خودش بکند، هم اثبات لوازمش را بکند. به نظر نمی‌رسد که اشکالی داشته باشد. آن استعمال لفظ در اکثر از معنا و اینها هم که پیش نمی‌آید. آن استعمال لفظ اکثر از معنا و اینها مربوط به مرحلة مراد استعمالی هست نه در مرحلة مراد تفهیمی. به نظر نمی‌رسد که از این جهت ما بخواهیم اشکال ایجاد کنیم. بله بحث را به مرحلة دیگری باید دنبال بکنیم. آن این است که آیا در مرحلة مراد تفهیمی مثلاً اصل اوّلی چیست. آیا اصل اوّلی این هست یک معنا اراده شده باشد یا دو معنا اراده شده باشد و امثال اینها، آنها یک بحث‌های دیگری هست که باید به آن بحث‌ها دقت داشت.

به نظر می‌رسد این اشکال دومی که آقای سیستانی مطرح فرمودند به این شکلی که ایشان در کلامشان هست به این شکل نباید مطرح بشود.

ما اصلاً بگوییم که این‌که مراد تفهیمی متعدد باشد به خصوص در جایی که مراد تفهیمی دو سنخة مختلف باشد. این خودش خلاف ظاهر هست. این خلاف ظاهر هست، این همین مطلبی هست که آقای سیستانی بعداً در مرحلة میزان سازگاری کلام شیخ با ظاهر کلام به آن مطلب پرداخته‌اند. این را اگر به جای این‌که در اینجا مطرح می‌کردیم وارد مرحلة دوم می‌شدیم آن خیلی بهتر بود. شاید بهتر این بود که این اشکال را در این مرحله مطرح نمی‌کردیم. این اشکال را وارد مرحلة دوم می‌شدیم و در آن قسم دوم مطرح می‌کردیم.

خلاصة کلام عرض ما این هست که به این‌که مراد تفهیمی متعدد باشد و دو معنایی هم که مراد تفهیمی هست دو سنخة مختلف باشد دو گونة مختلف باشد هیچ مانعی ندارد. جمع بین لحاظین که خلاف ظاهر هست آن در جایی هست که در مراد بسیار خلاف ظاهر هست، در مراد استعمالی است. اما در مراد جدی این نمی‌توانیم آن خلاف ظاهر بودنی که در مراد استعمالی هست در مراد تفهیمی، حالا جدی تعبیر کردم. آن خلاف ظاهر بودنی که تعدد مراد استعمالی دارد، تعدد مراد جدی به آن نحو خلاف ظاهر بودن را ندارد.

ادامة کلام را ان‌شاءالله جلسة بعد صحبت می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان